



بازتاب گیاهان دارویی در دیوان خاقانی

فاطمه مدرّسی^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

فوزیه فتّاحی قاضی (نویسنده‌ی مسئول)^۲

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۲ * تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۳۰

چکیده

یکی از بارزترین ویژگی‌های سبک آذربایجانی - که خاقانی از نامدارترین شعرای این سبک است - انعکاس معلومات و معارف گویندگان در آثار آنهاست. نمایندگان این سبک عموماً افرادی آگاه و مطلع از علوم و هنرهای متداول در روزگار خویش بوده‌اند و به نظر می‌رسد خاقانی از این نظر سرآمد شاعران دیگر باشد. عشق و اشتیاقش به درج تمامی دانسته‌هایش در شعر خویش، دیوان او را به صورت دایره‌المعارفی از علوم و فنون گوناگون درآورده است. کمتر قطعه شعری از دیوان حجیم خاقانی می‌توان یافت که از نام بیماری‌ها و گیاهان دارویی و شیوه‌های درمانی آن‌ها اعم از خرافاتی و یا علمی خالی باشد، چنان‌که اطلاعات خاقانی از مسایل پزشکی و درمانی روزگار خود بسیار بالاتر و وسیع‌تر از سایر

¹ -Email: fatememodarresi@yahoo.com

² -Email: soran435s@yahoo.com

شاعران بوده است. هدف از نگارش این مقاله آن است تا به این واقعیت پی ببریم که گذشتگان ما تا چه اندازه به طبیعت و درونمایه‌ی آن که شامل درختان و گل‌ها و گیاهان می‌شود توجه کرده‌اند، و از آن بهره گرفته‌اند و به این نتیجه برسیم که خاقانی نیز هم‌چون دیگر شعرای معاصر خود به علوم و فنون زمان خود وقوف کامل داشته و به راستی لقب حکیم برزنده اوست. این مقاله برآن است تا شمه‌ای از اطلاعات خاقانی را در مورد گیاهان دارویی برشمارد.

واژه‌های کلیدی:

خاقانی، گیاهان دارویی، طب، درمان.

مقدمه

اصطلاحات پزشکی و معانی مرتبط با آن از عمده مضمون‌های شعر خاقانی به شمار می‌روند. شاعر بلند پرواز شروان به بسیاری از بیمارهای شایع و شناخته شده در دوران خود، اشاره نموده و از شیوه‌های درمانی این نوع بیماری‌ها نیز با شیوه‌های معالجه آن روزگار سخن گفته است. در این میان اشاره وی به گیاهان دارویی و خواص درمانی آنان فراوان بوده است و اطلاعات فراوانی در این مورد ارایه می‌کند به طوری که خواننده اشعار خاقانی برای درک هرچه بهتر شعر وی باید پژوهش‌هایی در زمینه طب قدیم داشته باشد؛ از جمله عناصر طبی که خاقانی در اشعار خود بدان اشاره نموده است، گیاهان و خواص و فوائد آنها در درمان بیماری‌هاست.

پیشینه‌ی تحقیق:

در پهنه‌ی ادبیات فارسی نگارش‌های فراوانی را می‌توان یافت که به نحوی به گل و گیاه و خواص آنها در شعر اشاره نموده باشند، اما این کار هرگز به صورت گسترده صورت نگرفته و اگر هم انجام گرفته بیش‌تر به بخش ادبی آن توجه شده و کمتر موردی را می‌توان یافت که ویژگی‌های دارویی گیاه مد نظر محقق بوده باشد. برای مثال بهرام گرامی صاحب کتاب *گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی*، تنها به معرفی و بخش ادبی گیاهان پرداخته است و حمیرا زمردی نیز نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی را بررسی کرده است. مقالاتی نیز

چون «تأیید نظریه‌های پزشکی ابن‌سینا به کمک کتب طبّی قدیم و اشعار پارسی‌گو» از لیلا هاشمیان تنها نگاهی گذرا - آن هم نه به صورت ادبی - به این ویژگی داشته است. تنها کاری که با اسلوب این تحقیق مناسبتی دارد، مقاله‌ی احمد خاتمی است تحت عنوان «گیاهان دارویی در اشعار حکیم سنایی» که تنها بر ویژگی‌های دارویی برخی از ابیات سنایی تأکید کرده است. البته به صورتی بسیار گذرا دو اثر بزرگ سنایی، یعنی *دیوان* و حدیقه را مورد بررسی قرار داده، که لزوماً کار بیشتری را می‌طلبد. البته مجموعه مقالات دیگری چون «همایش ملی توسعه پایدار» و «همایش ملی گیاهان دارویی ایران» و نظایر آن هستند و از نظر نگارنده نیز گذشته است، اما این مجموعه مقالات هیچ کدام با کار ما مرتبط نیست.

بحث :

آویشن (آزربه - حاشا) : بر پایه‌ی باورشناختی اطباء سنتی طبیعتی گرم و خشک دارد. از نظر خواص مدّر، قطع‌کننده‌ی سوءهاضمه، پاک‌کننده‌ی سینه و شش، مسکن درد انتهای دنده‌ها و گدازنده‌ی زگیل می‌باشد. «خون لخته‌شده را پاره پاره می‌کند. ضماد آن با سرکه درمانی برای ورم‌های تازه‌ی بلغمی و ترکیب آن با قاوت و شراب برای عرق‌النسا^۱ نافع است و به هضم غذا کمک می‌کند». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۱۵۱/۲)

نداند طمع این حاشا ز حاشا نداند فهم آن بهمن ز بهمن

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۹۶)

- حاشا « نام دیگر آویشن و نوعی از پونه‌ی کوهی است و از خانواده‌ی نعنائیان می‌باشد.

انار : انار میوه‌ای است با خاصیت دارویی فراوان که از تمام قسمت‌های آن (گل، برگ، پوست ریشه، پوست میوه، دانه و عصاره‌ی آن) استفاده‌ی دارویی به عمل می‌آید «طبق نظر حکمای سنتی انار دارای طبیعتی سرد و تر است و قابض می‌باشد که آب فشرده‌ی انار کمتر از پوست آن قابض است. انار ترش اثرات منفی بر روده‌ها دارد و اگر ناشتا خورده شود باعث التهاب روده‌ها می‌شود». (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۳۰-۳۱)

در شعر خاقانی از خصوصیات انار می‌توان به « فرونشاندن تفتگی و گرمای دل و جگر و رفع اضطراب و صفراشکنی اشاره کرد». (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۸۲)

طبع چو خاقانی بسته‌ی سودا مدار بشکن صفرای او، ز آن لب چون ناردان
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۴۷)

گو: در دل قوی شو و گو: تابِ تب فزای زین، گلشکر مجوی و از آن، ناردان مخواه
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۱۴)

انار در شعر خاقانی چون توتیا برای بهبود بخشی چشم به کار رفته است و گویا برای ساختن توتیا از انار نیز بهره می‌بردند. «قدما از حصرم (غوره) و رمان در درمان و مداوی چشم‌درد استفاده می‌کرده‌اند». (معدن کن، ۱۳۸۲: ۲۵۲)

تیره‌چشمان^۲ روان ریگ روان راه، در ز رود شاف شافی هم ز حصرم، هم ز رمان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

بلادر: به فارسی «بلادر»، «قرص کمر» و در کتب طب سنتی با نام «بلادر» و لغت‌های عربی آن «حب الفهم» و «حب القلب» آورده شده و دو نوع دارد نوع کبیر و نوع صغیر. «بلادر درختی است مانند شاه بلوط، پهن و مستدیر، سیاه و بنفش و نسبتاً مرتفع» (افسر خیاوی، ۱۳۸۴: ۵۷) مزاج آن گرم و خشک است. «در درمان سردی و سستی اعصاب، فراموشی، فلج و کجی دهان مفید است و انگبین آن خون و خلط‌ها را می‌سوزاند. و دود آن از بین برنده‌ی بیماری بواسیر است. ولی محرک بیماری وسوسه و مالیخولیا می‌باشد و انگبینش سبب قرحه و ورم می‌شود». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۸۷ / ۲) «آمیزه‌ی عسل آن با روغن گاو محلل، حرارت دهنده و لطیف کننده است و رطوبت میان پوست را از میان می‌برد و احداث قرحه نماید. این گیاه، هر چند فواید درمانی دارد، اگر بیش از حد مصرف شود موجب جنون و شیفتگی می‌گردد و «بلادری» به کسی می‌گویند که در اثر مصرف زیاد بلادر، دچار جنون شده باشد». (معدن کن، ۱۳۷۵: ۱۷۴)

چون نگهش کنی، کند در پس چنگ سر نهان تا شوی، از بلای او، شیفته‌ی بلادری
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۸۷)

بنفشه (بنفسج): بر پایه‌ی نظر حکمای طب سنتی تا حدودی دارای طبیعت سرد و تر است. «گل بنفشه از نظر خواص نرم کننده، خلط‌آور، ضعیف و معرق است». (خضری، ۱۳۸۷: ۱۲۷) هم‌چنین رفع کننده‌ی دمل و جوش، زخم و قرحه، سردرد، درد چشم، سرفه‌ی

گرم و التهاب معده می‌باشد و در درمان ذات‌الجنب، شش، صفرا و درد کلیه استعمال دارد. (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۸۶/۲) برگ‌های آن برای درمان روماتیسم و عرق‌النساء به کار می‌رود. بر پایه‌ی پندارشناختی قدیم نمک را با بنفشه‌ی خشک درمی‌آمیختند تا با آن دهان را خوشبو کنند و بوی باده را از آن بزدایند. خاقانی به این ویژگی بنفشه اشاره می‌کند و می‌سراید: (کزازی، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

داد لبش از نمک بوی بنفشه، به صبح
بر نمکش، ساختم مردم دیده کباب
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۶۹)

تیغ بنفشه گونش بُرد شاخ سر چنانک
بیخ بنفشه بوی دهان شرابخوار
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۹)

این گل به صورت ها و با ترکیبات گوناگون، مصرف‌های متعددی داشته و شاعر در ابیاتی چند از خواص آن، از جمله از بین بردن بوی دهان شرابخوار و درد سینه و سودازدایی اشاره کرده است.

خاقانی در اشعار خود به معجون‌ی دیگر که از ترکیب شکر و بنفشه به دست می‌آمده، اشاره می‌کند که بر پایه‌ی این پندار در قدیم شکر و بنفشه را به هم می‌آمیختند و آن باعث نیرو بخشی می‌شده و به عنوان دارویی برای سودازدگی استعمال داشته است. (کزازی، ۱۳۸۸: ۸۰۹)

زان خط و لب که هر دو بنفشه به شکرند
وقت بنفشه، دارم سودای بیشمار
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۹۰۹)

سودا برد بنفشه به شکر چرا مرا
زان شکر و بنفشه به سودا رسید کار
(همان: ۲۱۴)

بهمن: ریشه‌های خشک و ناهموار قطعه‌های چوب را که به رنگ سفید و سرخ هستند بهمین می‌خوانند. از نظر خواص «چاق کننده، مقوی معده و نیروی جنسی بوده و در درمان خفقان نافع است» (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۸۶/۲) «هم‌چنین بازکننده‌ی مجاری عروق، برطرف کننده‌ی نفخ و گاز و برای خرد کردن سنگ کلیه و مثانه سودمند است». (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۳۸۷/۴) «اگر آن را پودر کرده و با مقداری عسل و نمک ترکیب نمود و بر چهره ضمد کرد، جریان خون موی‌رگ‌های صورت را افزایش داده و چهره را نیکو و زیبا می‌کند». (خسروی، ۱۳۸۳: ۵۲)

نداند طمع این حاشا ز حاشا نداند فهم آن بهمن ز بهمن

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۹۶)

نشگفت اگر چو آهوی چین مشک بر دهم چون سر بخورد سنبل و بهمن در آورم
(همان: ۲۸۹)

ترنج: ترنج میوه‌ای است مشهور و بسیار معطر. از نارنج بزرگ‌تر و از جنس مرکبات می‌باشد. از پوست آن مربا سازند و به عربی آن را «تفاح مائی» خوانند و به دلیل کثرت چین و شکن بدین نام موسوم گشته است. آن را به فارسی بالنگ گویند. «مزاج پوست ترنج گرم و خشک و گوشت آن گرم و تر است. از نظر خواص مقوی معده، بادزا، بادشکن و صفراشکن، تحلیل برنده و خوشبوکننده‌ی دهان است. برای رفع زخم پوست، سستی اعصاب، فلج، یرقان مفید می‌باشد و مسکن خفقان و قی بوده و در معالجه‌ی بیماری برص و بواسیر استفاده می‌شود». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲/ ۷۳ و ۷۴)

جهان نسیم ترنج حدیث من بگرفت که نخلزار معانی به بوستان من است

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۷۹۶)

تمشک: به فارسی به طور کلی «تمشک» نامیده می‌شود، در نزد عامه «به نام‌های دیگری نیز نظیر: توت سه گل، توت الارض و تلو خوانده می‌شود». (کیانی، ۱۳۸۶: ۷۲)

تمشک دارای سرشتی تقریباً سرد و خشک است و دارای مصارف دارویی فراوانی است از جمله خواص آن می‌توان گفت: مقوی قلب، احشا و اعضای داخل شکم، نیروی جنسی و تونیک، روده‌ها و تسکین دهنده‌ی سیاه‌سرفه و رفع کننده‌ی اسهال خونی و التیام‌بخش زخم‌های سر و لته و ورم‌های حذقه‌ی چشم و بدبویی دهان و سستی لته‌ها و عاملی برای جلوگیری از خونریزی بواسیر و خرد کردن سنگ کلیه می‌باشد. (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۲/ ۹۱ و ۹۲) پادزهری برای گزش جانوری است و آن را «قرطس» خوانند. (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۶۷)

- در قدیم تمشک دارای مصارف دارویی فراوانی بوده و از همین رو خاقانی آن را در معنای صرف درمان و دارویی برای رفع تب به کار برده است:
در تب اگر مزوری^۳ خواهم اشک تر من تمشک من باشد

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۱۵۶)

زرشک (انبرباریس): زرشک از نظر مزاج سرد و خشک است (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲/۶۸). مقوی کبد، قلب و صفراور بوده و تسکین دهنده‌ی حرارت معده پیشی گیرنده از خون‌ریزی بواسیر می‌باشد، به سخن دیگر از خون‌ریزی‌های مزمن جلوگیری می‌کند. برگ زرشک داروی مناسبی برای زخم‌های معده و اسهال است. «خوردن دم کرده‌ی آن با سرکه نیز در رفع درد کبد و انسداد مجاری و ورم آن نافع بوده و جوشانده‌ی آن با آب یا گلاب به صورت قطره رطوبت‌های جاری از چشم را خشک می‌سازد» (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۳/۲-۱۴۲). «واریس را درمان می‌کند و در معالجه‌ی کبد بزرگ‌شده استفاده می‌شود. خون را پاک کرده و برای جوش‌های صورت و بدن مفید است. دم‌کرده‌ی زرشک با زردچوبه برای لاغری و دفع چربی کاربرد دارد. در تنظیم قند خون و معالجه‌ی مرض قند و کاهش فشار خون نافع است». (دریایی، ۱۳۸۷: ۲۲۹ و ۲۳۰) «هم‌چنین به جهت وجود مواد تلخی که در آن هست در هضم غذا کمک می‌کند و در مواردی دیگر نظیر بی‌خوابی، دندان‌درد و سرفه نیز استعمال دارد.

طبق پندارشناختی قدیم ترکیب جوشانده‌ی زرشک با آب یا گلاب به شکل قطره، رطوبت‌های چشم را می‌خشکاند. شاید با توجه به همین مطلب بوده که شاعر سرشک را با زرشک آورده و آن را مایه‌ی تسکین و دارو تلقی کرده است:

تا به دیگ مغز خود، خود را مژورها پزند از سرشک نو، زرشک رایگان انگیخته
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۳۵)

زعفران: زعفران صفادهنده‌ی رنگ و روست و دل و جوش را می‌گدازد، (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۱۳۹/۲) پاک‌کننده‌ی کلیه و مثانه و بازکننده‌ی گرفتگی‌های دماغ، کبد و طحال است. فرح‌آور بوده و خوردن آن با عسل در خرد کردن سنگ مثانه مفید است و بویدن آن نیز خواب‌آور و مالیدن آن به چشم جراحی آن را التیام می‌بخشد، همچنین در رفع سردرد شدید و بی‌خوابی نیز نافع می‌باشد (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۳۴۳/۲-۳۴۴). بدین صورت که گرد زعفران را استشمام کرده و از بینی بالا کشند

گر کسی را زعفران شادی فزاید گو فزای چون تو با غم خو گرفتی زعفران کس مخور
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۹۱۵)

گر شادی دل ز زعفران خاست چون رنگ غم است زعفران را؟!
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۱)

سیر : سیر از نظر خاصیت ملین، بسیار بادشکن، بازکننده‌ی دمل‌های باطنی است. «خاکستر آن جوش را التیام بخشد و ترکیب خاکستر سیر با عسل قوه‌ی بآ و گری تر را درمان کند. سیر کفیده و پخته داروی درد دندان است. حقنه‌ی سیر برای درمان عرق‌النسا استفاده می‌شود. سیر پخته باعث صافی گلو و رفع سرفه‌ی مزمن و درد سینه می‌گردد، سردی را درمان کرده و زالو را از گلو بیرون اندازد». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۳۲۹/۲ - ۳۳۰) سیر مقوی نیروی جنسی و داروی سرماخوردگی، سل و زکام است و به عنوان ضد سم کاربرد دارد. له‌کننده‌ی آن در روغن برطرف‌کننده‌ی درد و آبسه‌ی حاصل از نیش حشرات، مار و عقرب است. فشار خون را پایین می‌آورد و خون را رقیق می‌کند و اثر خوبی در رفع تنگی نفس دارد. «دفع‌کننده‌ی زخم‌های ریه، درد معده، رطوبت معده و مفاصل است و درد مفاصل را التیام می‌بخشد. سنگ کلیه را می‌شکند و مصارف فراوان دیگری نیز می‌توان برای سیر برشمرد». (دریایی، ۱۳۸۷: ۲۶۶-۲۶۸)

- در دوران کهن از سیر در پختن نوعی خورش بهره می‌برده‌اند که نوعی مصرف درمانی نیز داشته است:

آبی چو سیر کوبه‌ی رازی به بانگ و نیست جز بر دو گوپیازه‌ی بلخیت دستگاه
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۳۸)

خاقانی! رو؛ چو سیر، عریان فشن باش تو تو چو پیاز و دل پر از آتش باش
(همان: ۱۳۰۱)

- از نکات جالب توجه این است که علی‌رغم بوی بد سیر که نماد گندناپی به شمار می‌رود، در دفع بوی بد دهان کاربرد دارد؛ طبق پندارشناختی سنتی خوردن سیر به مدت یک‌سال بوی بد دهان را از بین می‌برد. نظامی در خسرو و شیرین خود، برای رفع بوی بد دهان خسرو پرویز این بیت را می‌آورد:

به سوسن بوی شه گفتا چه تدبیر سمنبر گفت سالی و خوردن سیر
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۸۱)

- سوسن بوی در اینجا منظور شکر اصفهانی است و شه منظور خسرو پرویز است. شاه به شکر می‌گوید که چه تدبیری برای علاج بوی بد دهان وی دارد و شکر خوردن سیر را به مدت یک سال به او پیشنهاد می‌کند.

عَناب : درختچه‌ای است که در حدود ۲ تا ۸ متر ارتفاع دارد و دارای ساقه‌هایی خاردار می‌باشد که به دو نوع؛ یکی باریک و کشیده؛ و دیگری ناهموار و کج و معوج است. (زرگری، بی‌تا: ۱/ ۶۰۲) «دارای سرشتی سرد و خشک و کمی مرطوب است. عناب مضر معده، دیرهضم و دارای مواد غذایی کمی است به گونه‌ای که جالینوس گوید عناب هیچ‌کاره است و در تندرستی و سلامتی تأثیری ندارد». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۶۵) بنفشه و عناب هر دو در طب قدیم دارای مصارف دارویی بوده‌اند و در مرتفع ساختن تب به کار می‌رفته‌اند:

حاجت به جو آب است و جوم نیست، ولیکن دل هست بنفشه صفت و اشک چو عناب
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۸۶)

- جو استعاره از چیز اندک؛ دل در تیرگی به بنفشه؛ و اشک در سرخی به عناب مانند شده است. اشاره به ویژگی‌های جو آب و آمیختگی بنفشه و عناب است که هر دو دارویی برای زدایندهی تب هستند.

عودالصلیب (گل صدتومانی) : «عود الصلیب از نظر خاصیت قابض و ضد تشنج است و در رفع سیاه‌سرفه و صرع استفاده می‌شود». (کیانی، ۱۳۸۶: ۱۹۸) هم‌چنین پاک‌کننده است و سوزش معده را از بین می‌برد. «خوردن آن با شراب برای درد زهدان، درد شکم، درد گرده و آبدان و یرقان استفاده می‌شود». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۷۲) وجود رگ‌های سیاه بر روی بدنه‌ی چوب عودالصلیب باعث شده که شاعر آن را به موی سر مانند کند. در قدیم چوب عودالصلیب را دافع امراضی چون نقرس^۴ و صرع می‌دانستند. «عودالصلیب یا فاوانیا گیاهی بوده از تیره‌ی نزدیک به گل‌سرخیان علفی با ساقه‌های گوشت‌دار و خوابیده با گل‌هایی به رنگ سفید و زرد که در قدیم آن را بر گردن کودک می‌آویختند به این امید که بیماری صرع آنان بهبود یابد». (سجادی، ۱۳۸۲: ۱۰۹)

چو آن عود الصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق، عمدا
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۲)

اشاره به ویژگی درمانی دارد. «در قدیم برای پیشگیری از صرع عود الصلیب را بر گردن کودکان می‌آویختند». (کزاز، ۱۳۸۸: ۷۰)

فلک چو عود صلیبش بر اختران بندد؛ که صرع‌دار بوند اختران، به وقت زوال

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۰۷)

دهر پیر بوالفضول است امّ صبیان یافته کز نباتِ فکر او، عودالصلیبش یافتم
(همان: ۱۲۱۲)

پسته (فستق): پسته مزاجی گرم و مرطوب دارد. و نوع شامی آن که تلخی و گسی دارد و به دانه‌ی صنوبر شبیه است، با معده سازگار می‌باشد و تلخی و خوشبویی آن بازکننده است و روغن پسته، درد کبد ناشی از رطوبت و غلظت را درمان می‌کند، دهانه‌ی معده را تقویت کرده و از دل به هم آمدن و برگشتن معده جلوگیری می‌کند. (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲۸۱/۲ و ۲۸۲) هم‌چنین مقوی ذهن، معده و نیروی جنسی؛ مسکن سرفه، قلب، خفقان و سردی کبد؛ بازکننده‌ی انسداد و گرفتگی‌های مجاری کبد می‌باشد. جویدن پوسته‌ی سبز خارجی آن باعث استحکام لثه و دندان و خوشبویی دهان و التیام زخم‌های آن می‌شود. مرتفع کننده‌ی قی، سکسکه، اسهال، درد مقعد، رحم و جرب و خارش مقعد است. (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۱/ ۴۴۲) مغز پسته به دلیل داشتن آهن، خون‌ساز است، از این رو برای کسانی که دچار کم‌خونی هستند، مصرف روزانه آن می‌تواند بسیار مفید باشد.

یکی از بیماری‌های کودکان در قدیم بیماری سپیدی بوده که چشم بیمار سرخ شده و رگ‌های باریک خون در آن پدیدار می‌شده است. ظاهراً برای علاج آن با زبان خون چشم را می‌لیسده‌اند. خاقانی در بیت زیر به این نوع بیماری و معالجه‌ی آن اشاره می‌کند:

چشم بادام من است از رگ خون پسته مثال به زبان، آن رگِ خون چند رُباید همه؟!
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۶۹)

زمانی که چشم بیمار سرخ می‌شده و در آن رگ‌های باریک خون دیده می‌شده است، با زبان آن خون‌ها را می‌لیسده‌اند. پوردرگاهی از کتاب هدایة المتعلمین در مورد سپیدی چشم کودکان و معالجه‌ی آن آورده است: «علاج سپیدی چشم اگر اندکی باشد و بر کودکان بود، نباید لیسیدن به ناشتا و لیسیدن چنان باید که آن شب، آرد سنجد خورده بود یا نان گاورسین یا ارزنین، تا زفانش درشت شود و بامدادان، خداوند سپیدی را بفرماید تا روی به بخار آب گرم نیک بدارد و چشم را باز کرده و بدان بخار، تا سپیدی نرم گردد و آنگاه بلیسد چشم وی....» (پوردرگاهی، ۱۳۷۷: ۲۶۰)

معنی بیت: «چشم بادامی من، مانند پسته، سرخ شده است. چقدر رگ خون چشم من را با زبان - به جهت مداوا- خواهید لیسید؟؛ یعنی این سرخی به اندازه‌ای است که دیگر با لیسیدن هم علاج‌پذیر نیست.

از نشترت سلاح دو بادام، گاه جنگ؛ چشمم چو پسته پُر رگ خونین، ز نشترت
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۷۸۶)

آن نرگس مخمور تو گلگون چون است؟ بادام تو پسته‌وار پر خون چون است؟
(همان: ۱۲۷۵)

کافور: کافور دارای مزاجی سرد و خشک است. استعمال آن پیری زودرس می‌آورد و موی را سفید می‌گرداند. «رفع ورم و جوش کند و سردرد را کاهش می‌دهد و برای دهان بهترین درمان است. نیروی جنسی را تضعیف کرده و سنگ مثانه و کلیه ایجاد می‌کند و بی‌خواهی می‌آورد» (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۱۸۱/۲-۱۸۲)

«کافور دارای سرشتی سرد بوده و در پزشکی کهن آن را مایه‌ی خنکی و شادی و درمانی برای گرم‌زدگی می‌دانسته‌اند» (کزازی، ۱۳۸۸: ۳۹۳)

- در قدیم کافور دارای مصارف دارویی بوده و از همین حیث در ادب فارسی مضمون قرار گرفته است. ابیات زیر ناظر به این مطلب است:

مار زَرین کافکند تریاک کافور از دهان، هرکه را دردی است، چون فرمان طیبیش یافت
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۱۲)

- تریاق یکی از انواع داروهای حیوانی است، که خاصیت درمانی دارد و معمولاً برای دفع سموم کاربرد داشته است. در سخن خاقانی از تریاق مار و افعی و چشم‌گوزن نام برده شده است^۵ (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۱۹۰/۱):

- یکی از ویژگی‌های داروی کافور نشاط‌انگیز بودن آن است که در بیت زیر خاقانی به آن اشاره کرده است:

به کافور عزلت خنک شد دل من؛ سزد، گر ز مشک عمل شَم ندارم

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۶۱)

کافور خواه و بیدتر؛ در خیشخانه باده خور، با ساقی فرخنده‌فر، زورخانه فرخار آمده
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۵۵)

- در قدیم از کافور برای پایین آوردن تب استفاده می‌کرده‌اند و در فرونشاندن التهاب نیز تجویز می‌شده است ولی از آن جا که کافور از مزاجی سرد برخوردار بوده، برای تعدیل آن گلاب را با آن می‌آمیختند:
ژاله و صبح به هم یافته کافور و گلاب؛ زین و آن داروی هر درد سر آمیخته‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰)
 - یکی از خاصیت کافور تحلیل و زایل کردن نیروی جنسی یا قوه باه است:
ور مزاج گوهران را از تناسل بازداشت طبع کافوری که وقت مهرگان افشاندند
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۶۰)
- کرفس:** «کرفس دارای سرشتی گرم و خشک است و بازکننده‌ی گرفتگی‌ها و انسداد است و به هضم غذا نیز کمک می‌کند به صورت ترشی نیز مصرف می‌شود». (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۲۱۶/۱ و ۲۱۷) «کرفس بادبر، بازکننده، عرق‌آور و مسکن است. نوع سمربون آن تحلیل برنده‌ی ورم‌هاست و در درمان سرفه، برنشیت، تنگی نفس نافع است و به عنوان پادزهر حشرات از آن استفاده می‌شود. ولی ضماد آن قرحه‌آور است، یعنی پوست را می‌کند؛ کرفس بیابانی نیز قرحه‌آور و آزار دهنده است ولی در عوض برای رفع ترک ناخن‌ها، زگیل‌ها و ترک پوست ناشی از سرما استعمال دارد؛ کرفس کاشتنی خوشبو کننده‌ی دهان است و ضماد آن در دردچشم کاربرد دارد. برخی بر این باورند که همه‌ی انواع کرفس با معده سازگار است» (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۹۲ و ۱۹۳)
- بر پایه‌ی تفکرات گذشته اگر کسی در تابستان کرفس خورد و مار او را نیش بزند، خواهد مُرد:
- ساز عیش؛ که نام مردم است طبع جهان مخور کرفس، که پُر کژدم است صحن سرا
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۹)
- در این بیت کرفس در معنای اصلی خود به کار رفته و به یک باور کهن پزشکی برمی‌گردد که بر پایه‌ی آن اگر کژدم کسی را که کرفس خورده است، نیش بزند، او را خواهد کشت. ابوبکر مطهر جمالی یزدی در «فرخنامه»ی خود نوشته است: «محمد زکریا گوید: هر که به

تابستان کرفس خورده باشد، اگر کژدم او را بگزد هلاک شود؛ و هم‌چنین، هر که به تابستان به ناشتا خورده باشد، در آن روز زخم کژدم او را هلاک کند.» (کزازی، ۱۳۸۸: ۲۴)

گشنیز: تخم گشنیز طبیعتی سرد و خشک دارد. «خواص درمانی فراوانی دارد: مفرّح و مقوی دماغ و قلب است؛ رفع وسواس می‌کند و مقوی معده است. در رفع اسهال و سیلان اسپرم و زخم های مجاری ادرار مفید است.» (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۵۰-۲۴۹) «اسراف در خوردن و مصرف زیاد آن نوعی مستی توأم با خستگی ایجاد می‌کند که گاه منجر به بی‌حسی و رخوت می‌شود و در برخی افراد باعث ورم معده و روده نیز می‌گردد.» «خوردن زیاد باعث غش و حتی مرگ می‌شود. نیروی جنسی را تحلیل می‌برد و منی را قطع می‌کند؛ گشنیز خشک یا تر ذهن را مشوش کرده و خواب‌آور است.» (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۷/۲-۱۹۶).

تخم گشنیز و عناب نیز در تنظیم فشار خون نافع است.

در قدیم گشنیز یکی از ادویه‌ها و چاشنی‌های غذا محسوب می‌شده است و عطر خوبی به غذا می‌داده است. شاعر به این خاصیت گشنیز اشاره می‌کند:

حرمت می‌را که می‌گشنیز دیگ عیش‌هاست، بر سر گشنیزه‌ی حصرم، روان افشاندانند
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

از دیگر ویژگی گشنیز دافع درد چشم بودن آن است. قدما از ترکیب گشنیز و مواد دیگری نظیر شیر مادر دختر عصاره‌ای می‌ساختند که در درمان بیماری‌های چشم نافع بوده است:

بهر دفع درد چشم رهروان، ز آب و گیاش، شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

اشاره به ویژگی درمانی آن جهت درد چشم است. (کزازی، ۱۳۸۸: ۲۱۰)

خاقانی در جای دیگر نیز می‌گوید:

مرا چشم درد است و گشنیز نیست؛ تو را توتیا رایگان می‌دهد

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۸۹۷)

گل محمدی (گل گلاب): گل محمدی ملین است و در رفع یبوست کودکان و افراد سال‌خورده استفاده می‌شود و «اسانس آن برای فرآورده‌های زیبایی و پمادهای معطر یا ضد عفونی کننده کاربرد دارد.» (رحیمی‌نیا، ۱۳۸۷: ۴۱۵) خوردن گلاب با نبات به مقدار یک قاشق چای‌خوری در تقویت معده و به اندازه‌ی یک استکان (به صورت نیم‌گرم) در رفع درد معده و امعا و رفع خلط خونی مفید است. اگر گلاب و سرکه را با هم مخلوط کنند و با آن

دهان را شستشو دهند، بدبویی دهان را مرتفع می‌سازد. «بوییدن و مالیدن گلاب به بدن نیز از اثرات قابل توجهی برخوردار است، و در بدن نشاط ایجاد می‌کند و در تقویت اعصاب و رفع برخی سردردها نیز مفید واقع می‌شود، همچنین حالت استفراغ و بی‌هوشی را نیز مرتفع می‌سازد. ولی با این وجود باید از مالیدن گلاب به سر و صورت خودداری کرد، و باید در نظر داشت که مالیدن گلاب به بدن، موی بدن را سفید می‌کند» (رجحان، ۱۳۵۹: ۲۱۲).

- از آن جایی که گلاب در میان مردم به ویژه مسلمانان از شهرت خوبی برخوردار بوده و در بسیاری از مصارف، چه درمانی چه مذهبی کاربرد داشته، همچنین دارای بوی خوش و رنگی همه‌پسند بوده است، خاقانی آن را به سروده‌های خود مانند کرده است: خوش لفظم از خوشی مراعات او؛ بلی! هست این گلاب من ز گلِ نَسْتَرِ سخاش (خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

- خاقانی گاه گلاب را به سخن خود مانند کرده و این تعبیر را مضمون قرار داده تا در اذهان مجسم دارد که سخن او مایه‌ی تسکین در دسر است:

فکر و نطقش، چو نکهت لب دوست ز آتش تر، گلاب می چکدش

(همان: ۱۱۹۵)

درد سر شش ماهه به ناچیز شود [بر] هر که به سر کند گلاب سخنم

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۳۱۳)

مصرف دارویی گلاب به نحوی بوده که گاه در کلام شعرا مطلق دارو استعمال شده است، یعنی گلاب را در کلام خود جانشین دارو کرده‌اند. مثل این گفته‌ی خاقانی:

ریحان هر سفالی، بی‌کژدمی نبینم جُلاب هر طبیبی، بی‌نشتری ندارم

(همان، ۱۳۸۷: ۳۶۳)

- یکی از ویژگی‌های دارویی گلاب که در قدیم بدان معتقد بودند رفع سردرد بوده است. حکمای طب سنتی از گلاب برای دفع سردرد استفاده می‌کرده‌اند. گلاب را به شقیقه و پشت‌گوش و گردن می‌مالیدند و این کار در سردمزاجان برای کاهش سردرد نافع بوده است. نمونه‌های زیادی از این دست را در شعر فارسی می‌توان سراغ گرفت:

ما به تو آورده‌ایم دردسر، ارچه بهار درد سر روزگار بُرد، به بوی گلاب

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۶۵)

– قدما گلاب را دافع دردسر می دانسته‌اند. (معدن کن، ۱۳۸۲: ۲۰۸) «در قدیم از گلاب برای بسیاری از داروهای ترکیبی استفاده می‌کردند. علاوه بر خاصیت رفع سردرد گلاب، که از ترکیب کافور و گلاب تهیه می‌شد، همچنین از ترکیب گلاب و شکر شربت می‌ساختند که هنگام بحران تب، با گلاب، عرق از پیشانی و کف از دهان بیمار می‌زدودند» (معدن کن، ۱۳۷۵: ۱۹۶/۱).

ژاله و صبح به هم یافته کافور و گلاب؛ زین و آن داروی هر درد سر آمیخته‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰)

لادن (لاذن): نام این گیاه قاسوس است. بر این گیاه شبنمی نشیند که از گیاه تأثیر می‌پذیرد و خوشبوی می‌گردد. «این ماده معمولاً به هنگام چریدن گوسفندان به مو و پشم آنان می‌چسبد و مردم آن ماده را از آن جدا می‌کنند و آن لادن نام دارد. مشخصه‌ی بهترین لادن چرب و سنگین و زردرنگی آن است که از گرد و غبار و ریگ مصون مانده و خالص می‌باشد و روغن آن بدون دُرد است، ولی لادن سیاه قیر مانند، خالص و خوب نیست». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۱۹۹ / ۲)

از نظر مزاج طبیعتی گرم و خشک دارد و از نظر خواص تحلیل برنده، قابض، جذب کننده، گرمی‌بخش، بازکننده‌ی رگ‌ها و مسکن درد است. «لادن ضد سردرد و تپش است و سرفه را بند می‌آورد و ورم رحم را از بین می‌برد و در تراکم مو و نگهداری آن بسیار مفید است». (همان: ۱۹۹/۲) «لادن رطوبتی غلیظ و چسپنده است که از ساق و برگ درخت کوهی گیرند و بسیار خوشبو و بهترین اصناف است و آن را لادن عنبری گویند. لادن دارای خواص دارویی بسیاری است». (معدن کن، ۱۳۸۲: ۴۱۸) در بیت زیر خاصیت خوشبویی آن مورد نظر شاعر بوده است:

آهوی مُشک نیست؛ چه چاره ز گاو و بز؟ کز هر دو برگِ عنبر و لادن درآورم
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۸۳)

مهرگیاه (ببروح): از نظر خواص، بردارنده‌ی لکه‌های سیاه و سفید پوست، دافع ورم و جوش و درد چشم و ضماد آن از بین برنده‌ی درد مفاصل است. «چرت‌آور و خواب‌آور است و ریختن آن در شراب مستی آن را می‌افزاید. زیاد بوکردن آن احتمال دارد به سگته بینجامد». (ابن سینا، ۱۳۸۷: ۱۷۷ / ۲ و ۱۷۸)

«در باور عامه‌ی مردم مهرگیا در چین می‌روید و صورت آن به هیئت انسان ماند و دارای سر و موی و دست و پا و چشم و دهان است و تنها رفتار و عملکرد انسان را ندارد و هر کس آن را بکند، هلاک شود. نام‌های دیگر آن: استرنگ، بیروح‌الصنم و سگ‌کن است و در روایات هندی و ایرانی از باورهای اساطیری نباتی به‌شمار می‌آید». (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۶۰ و ۱۶۱)

در شعر خاقانی مردم‌گیا، گیاهی جادویی و دارای ویژگی‌های شگفت‌آور است که به پیکر آدمی شبیه است؛ در پارس آن را «استرنگ» خوانده‌اند و گاه آن را بر گرفته از نام لاتین «مندراگو» دانسته‌اند. (کزازی، ۱۳۸۸: ۴۸-۵۰) نمادی از غیر انسان و گاه حماقت و نادانی است، گاه به سرو و جوزا نیز مانند شده است. نقش جوزا چون دو مغز اندر یکی جوز، از قیاس؛

یاد و بیروح‌الصنم، در یک مکان انگیخته

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۳۲)

در قدیم مردم بر این باور بودند که مهرگیا در دوست‌یابی کمک خوبی است و هر کس آن را داشته باشد به راحتی می‌تواند دل دیگران را به دست آورد:

به هندوستان اصلی شو، برای مردم معنی؛ به چین صورتی؛ تا کی پی مردم‌گیا رفتن؟

(همان: ۷۲۱)

نارنج: نارنج درختی است که در رفع ترشحات سینه و سرفه و برای نرمی پوست و موی سر مؤثر است؛ «مسکن حدت خون، سردرد و صفر است. عرق بهار آن گرم و خشک و از نظر خواص مقوی و مفرح، بازکننده‌ی گرفتگی‌ها و مسکن درد سینه می‌باشد. هم‌چنین برای تقویت نیروی جنسی و ازدیاد اشتها و رفع گاز، آروغ، باد و دل‌پیچه استعمال می‌شود. و در دفع سنگ کلیه و مثانه بسیار نافع است». (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۳۴) «برگ آن رفع کننده‌ی طاعون و شکوفه‌ی آن جهت نازایی و در دفع جوش‌های سر و هم‌چنین نرمی موی سر اثرات فراوان دارد». (افسر خیاوی، ۱۳۸۴: ۱۴۴) امروزه استفاده از نارنج در مارمالادها به‌ویژه مارمالاد سنتی انگلیس بسیار رواج دارد. «در داروهای چینی نیز میوه‌ی نارنج هم به صورت رسیده و هم کال استعمال می‌شود». (اودی، ۱۳۸۰: ۵۹) «آب نارنج سرشار از ویتامین‌ها و مواد معدنی است و برای سرماخوردگی، تصفیه‌ی خون، تصفیه‌ی دستگاه تنفس مفید می‌باشد.

جدای از میوه‌ی نارنج، پوست آن نیز خاصیت درمانی داشته است. بر پایه‌ی پندارشناختی قدیم پوست نارنج دارای مزاجی گرم و خشک بوده و با انداختن آن در باده از گرانی و سردی آن می‌کاسته است. این خاصیت از نگاه تیزبین خاقانی به دور نمانده و در بیت زیر بدان اشاره کرده است:

آن می و نارنج را گر کس ندید، با شفق صبح آن چنان آمیخته

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۶۴۳)

«این بیت اشاره به ویژگی دارویی نارنج دارد و علاوه بر آن به صبح هم مانند شده است»
(کزازی، ۱۳۸۸: ۶۶۴)

نسترن : «آن چه که از نظر مصارف دارویی در نسترن حائز اهمیت است، سینورودون (میوه آن) یا قسمت کوزه‌ای شکل زیر کاسبرگ نسترن می‌باشد که مزاجی گرم و خشک دارد و از نظر خواص، قابض، قطع کننده‌ی خونریزی و اسهال است. هم‌چنین مقوی رحم بوده و رطوبت‌های آن را درمان می‌کند. جوانه‌ی نسترن برای رفع عوارض کمی ویتامین C مفید می‌باشد. میوه‌ی آن نیز برای رفع ورم کلیه و تسکین دردهای ناشی از وجود سنگ کلیه کاربرد دارد». (میرحیدر، ۱۳۸۳: ۳/۳۹۸ و ۳۹۹) «عرق نسترن دارای طبیعتی گرم بوده و مخلوط آن با شکر برای تقویت قلب مصرف دارد». (رجحان، ۱۳۵۹: ۲۳۶) یکی از خاصیت‌های گل نسترن این بوده که آن را به صورت پودر درمی‌آوردند و با آن موی سر را رنگ می‌کردند تا به مرور به رنگ اصلی خود باز گردد. نظامی می‌گوید:

سر نسترن را زموی سپید سیاهی ده از سایه مشک بید

(نظامی، ۱۳۷۸: ۸۳۴)

خوش لفظم از خوشی مراعات او؛ بلی! هست این گلاب من ز گل نستر سخاش

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

کنار نسترن پر سبزه کردی پر طوطی سوی شکر کشیدی

(خاقانی، درج ۳)

نتیجه‌گیری :

خاقانی علاوه بر گیاهانی که نامشان مذکور افتاد به دسته‌ای دیگر از گل‌ها و گیاهان دارویی بدون ذکر خواص پزشکی آنها اشاراتی نموده که حکایت از احاطه‌ی او به گیاه

شناسی دارد. توجه عمیق و وسیع خاقانی در پاره‌ای از موضوعات و زمینه‌های علمی به حدی است که نمی‌توان آن را در زمره‌ی تفننات سنتی شاعران محسوب کرد و می‌توان گفت آگاهی‌های جامع و کامل او از این مسائل موجب اشتغال ذهنی عمیق وی به این موضوعات بوده است؛ با این اوصاف دیوان خاقانی دنیای بزرگی است با تمام خصوصیات دنیای خارج که ارکان و عناصر آن را مشاهدات و تجربیات شاعر از عالم محسوس تشکیل داده‌اند و شاعر در آن می‌خواهد این دانش و علم خود را برای مخاطبش بازگو کند.

پی نوشت :

- ۱ - سیاتیک
- ۲ - در نسخه‌ی استعلامی، به جای تیره چشمان، تیزچشمان آمده است (استعلامی، ۱۳۸۷: ۳۴۱).
- ۳ - مزور: غذایی که بیمار را دهند. فرهنگ معین ذیل واژه‌ی «مزور»
- ۴ - نقرس از بیماری‌های مرتبط با پا محسوب می‌شود و عارضه‌ای است که در پای بیمار ایجاد می‌گردد.
- ۵ - نمونه‌های دیگر از انواع تریاق که مصارف دارویی داشته‌اند:
 افعی اگرچه همه سر زهر گشت خوردن افعی همه تریاک شد (قصیده کوتاه)
 با لطف کفش گرفت تریاق چون چشم گوزن کام ارقم (قصیده)
 (معدن کن، ۱۳۷۵: ۱/۱۹۰)
- ۶ - شیخ الرئیس گشنیز را دارای مزاجی گرم و خشک می‌داند. (ابن سینا، قانون ج ۲، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

فهرست منابع :

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۸۷)، *قانون*، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی (هه‌ژار)، ج ۸، تهران، سروش.
۲. افسر خیابوی، محمد علی، (۱۳۸۴)، *دایره‌المعارف گیاهان دارویی*، ج ۳، تبریز، زر قلم.
۳. اودی، پنه لوب، (۱۳۸۰)، *درمانگر سبز*، ترجمه‌ی احمد بردبار، تهران، یاهو.
۴. پوردرگاهی، ابراهیم، (۱۳۷۷)، *شهربندان بلا (شرح ده قصیده از مراثی خاقانی)*، تبریز، آیدین.
۵. خاقانی، افضل الدین بدیل، (۱۳۸۷) *دیوان خاقانی*، ج ۲، تهران، مرکز.

۶. خسروی، مهدی، (۱۳۸۳)، گیاهان دارویی، چ ۷، تهران، محمد.
۷. خضری، سید شهاب، (۱۳۸۷)، فرهنگ گیاهان دارویی، چ ۲، تهران، سیمرخ.
۸. دریایی، محمد رسول، (۱۳۸۷)، طب معجزه گیر گیاهی، تهران، سفیراردهال.
۹. رجحان، محمد صادق، (۱۳۵۹)، شفا با گیاهان دارویی، تهران، حیدری.
۱۰. رحیمی نیا، مصطفی، (۱۳۸۷)، فرهنگ مصور گیاهان دارویی، تهران، اشکذر.
۱۱. زرگری، علی، (بی تا)، گیاهان داروئی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
۱۲. زمردی، حمیرا، (۱۳۸۷)، نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی، تهران، زوآر.
۱۳. سجادی، ضیاءالدین، (۱۳۸۷)، برگزیده اشعار خاقانی شروانی، چ ۲، تهران، جامی.
۱۴. کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۸۸)، گزارش دشواری های دیوان خاقانی، چ ۵، تهران، مرکز.
۱۵. کیانی، کاظم، (۱۳۸۶)، اطلس مصور گیاهان دارویی، چ ۲، تبریز، زرقلم.
۱۶. معدن کن، معصومه، (۱۳۸۲) بزم دیرینه عروس (شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی)، چ ۴، تهران، مرکز.
۱۷. معدن کن، معصومه، (۱۳۷۵)، نگاهی به دنیای خاقانی، تهران، دانشگاهی.
۱۸. میرحیدر، حسین، (۱۳۸۳) معارف گیاهی، چ ۶، تهران، فرهنگ اسلامی.
۱۹. نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۷)، کلیات خمسه حکیم نظامی گنجوی، چ ۲، تهران، صفی علیشاه.

